

متهم ۳۶ ساله که ۱۹ سابقه کیفری از جمله سرقت و مواد مخدر در پرونده خود دارد، در اعترافات خود در پلیس آگاهی به خبرنگار تپش گفت: «ساعت ۶ صبح روز حادثه در شمال تهران در حال پرسه زنی بودم که دختر جوان را دیدم. سمتش رفتم و گفتم سوار شو که به سمت پیرمردی رفت. به پیرمرد گفتم قضیه ناموسی است و دخالت نکن. بعد با تهدید او را به پارکی برده و آزار دادم و در نهایت سمت میدان نوبنیاد پیاده اش کردم. دختر جوان ترسیده بود و التماس می کرد پلاهایش را بگیرم و رهایش کنم. مشروب و مواد مصرف کرده بودم و حالم دست خودم نبود. انگار التماس هایش را نمی شنیدم. با دختری بودم که به من خیانت کرده بود و شاکي را به شکل او دیدم.»

با وضعیتی که شاهدش هستیم، حالا دیگر خیلی ها و به خصوص زنان و دختران از سایه خودشان هم می ترسند. می ترسند یکدفعه کسی ناگافل اول صبح یا غروب و شب خفتشان کند، پول و طلای شان را بدزدند، تعرض کند یا حتی جان شان را بگیرد. حدود یک ماه قبل هم مردی تبعه افغانستان در دادگاه کیفری یک تهران محاکمه شد که بیش از هفت زن را مورد آزار و تعرض قرار داده بود. این متهم هم در پارک ها و اتوبان های اطراف محله لویزان، زنان و دختران را شکار و با تهدید چاقو و ضرب و جرح آنها را همان جا مورد آزار و اذیت قرار می داد. متهم برای این که قربانیان در برابرش مقاومت نکنند، سرشان را به زمین می کوبید و وقتی آنها نیمه جان می شدند، نقشه سیاهش را اجرا می کرد. بعد هم بارها کردن قربانیان متواری می شد. یکی از قربانیان این مرد شیطان صفت در شکایتش گفت: «در حال رفتن به خانه از داخل پارک بودم که این مرد سد راهم شد و ساعت پرسید. وقتی ساعت را به او گفتم، به سمتم حمله کرد و مرا روی زمین انداخت. با التماس گفتم من شوهر و بچه دارم، رهایم کن اما سرم را چند بار به زمین کوبید که نیمه جان شدم. بعد هم نقشه سیاهش را اجرا کرد و گریخت. بر اثر جنایت سیاه متهم، بچه ام سقط شد و فقط اعدام او را می خواهم.»

پلیس همچنین در تعقیب متهمی است که با موتور قولنامه ای، دختر جوان را سوار کرد تا به مقصد برساند اما او را در میان شمشادهای کنار بزرگراه مورد آزار و اذیت قرار داد. قربانی مرد آزارگر با مراجعه به ماموران گفت: «در شرکت خصوصی کار می کنم و شب حادثه از طرف شرکت برای بازدید از نمایشگاهی به شمال غرب تهران رفتم. هنگام برگشت خیلی دیر شده بود و هرچه منتظر ماندم تاکسی نیامد. وقتی موتورسیکلتی جلوی پایم توقف کرد، فکر کردم مسافرکش است و به ناچار سوار شدم اما ناگهان او تغییر مسیر داد، وقتی اعتراض کردم، موتور را نگه داشت و با یک چاقو تهدیدم کرد. بعد مرا به داخل شمشادها کشید و با تهدید چاقو مورد آزار و اذیت قرار داد. می خواستم از خودم دفاع کنم به همین خاطر با او درگیر شدم و سر و صورتش را زخمی کردم. مرد موتورسوار پس از آزار و اذیت، مرا رها کرد.»

همیشه شمشادهای کنار خیابان محل آزار و اذیت زنان و دختران نیست؛ پلیس تهران چندی قبل مرد آزارگری را دستگیر کرد که با پرسه زنی در حوالی ایستگاه شهید باقری، دختران را به داخل جوی آب آنجا پرت و بعد نقشه شیطانیش را عملی می کرد. دکتر علی نجفی توانا، جرم شناس و استاد دانشگاه درباره شخصیت متجاوزین به العنف می گوید: «تجاوز جنسی نوعی انحراف جنسی است که شخص به این دلیل که نمی تواند از طرق عادی و با ایجاد رابطه انسانی، مشروع و قانونمند نیازهای خود را برطرف کند، با تمسک به زور و جبر و خلاف میل طرف مقابل به تمامیت جنسی وی تعرض می کند. در یک جمع بندی کلی، می توان گفت تجاوز جنسی محصول یک اختلال شخصیت و ناشی از دوران کودکی و نوجوانی فرد بوده و در واقع به نوعی در دوران رشد روانی وی خودنمایی می کند.» وی ادامه داد: «باید با نگاهی علمی به آسیب شناسی وقوع این جرایم بپردازیم و صرفا با ابزار مجازات به جنگ این نوع بزهکاری که ریشه در شخصیت و ضمیر ناخود آگاه افراد دارد، نرویم؛ زیرا قطعاً بی نتیجه و بلااثر خواهد

بود. به جای مجازات سریع این افراد، اکیبی از جرم شناسان، روان شناسان، روانکاوان و مددکاران اجتماعی با مطالعه دقیق این قبیل بزهکاران، نسبت به شناسایی شخصیت آنها و دریافت وجوه مشترک متجاوزان به العنف اقدام کنند و سپس با توجه به اطلاعات تحصیلی در قالب پیشگیری های عمومی و اختصاصی و حمایت از بزه دیدگان بالقوه مثل زنان و دختران خانه دار، زنان و دخترانی که کار می کنند و زنان و دخترانی که مجبورند مسافرت بروند و در ترمینال ها یا در داخل شهر قربانی تعرض این افراد بیمار شوند، در قالب یک سیاست جنایی تعریف شده نسبت به مبارزه با تمامی جرایم سازمان یافته اقدام شود.»

دکتر افسر افشارنادری، جامعه شناس در واکنش به انتشار این فیلم به جام جم می گوید: «عوامل اجتماعی مانند یک زنجیر به هم وصل هستند و اگر در جایی، کوچک ترین شکافی در این زنجیره ایجاد شود، تمام آن زنجیر از هم گسسته خواهد شد. در حال حاضر، مسائل اجتماعی کشور ما مانند یک زنجیری به هم متصل است که متأسفانه شاهد گسست های فراوانی در آن هستیم. عوامل متعددی در بروز این اتفاق دخیل است. هر زمان سرمایه اجتماعی در جامعه کاهش پیدا کند، سطح فساد افزایش پیدا می کند. شرایط به گونه ای است که اگر مردم ببینند کسی در حال کتک خوردن است، از ترس این که خودش هم کتک بخورد یاد دستگیر شود، هیچ دخالتی در ماجرا نمی کند. این در حالی است که حمایت اجتماعی رابطه مستقیمی با سرمایه اجتماعی دارد.»

او با بیان این که وقتی هزینه ارتکاب جرم کاهش پیدا می کند، باید شاهد افزایش جرایم در جامعه بود، ادامه می دهد: «با کاهش هزینه جرم، افرادی که زمینه ارتکاب جرم در آنان قوی تر است، بدون این که به تبعات انتظامی و قضایی آن فکر کنند، با شدت و حدت بیشتری مرتکب جرم می شوند اما اگر کسی بداند که در صورت تعرض به یک دختر و ارتکاب هر نوع جرم دیگری که مغایر با قانون است، مجازات سختی پیش رو دارد، هرگز به خود اجازه ارتکاب جرم را نمی دهد.»

یادمان

تپش

ویژه نامه حوادث | روزنامه جام جم | ۵

چهارشنبه ۶ دی ۱۴۰۲ | شماره ۱۰۴۵

هر خصی شب پیدا



ستوان یکم حسن محمدی / مادر، «احسان» را قهرمان شهید خود می خواند؛ قهرمانی که آمرویی خانواده، شهر و روستا شده، قهرمانی که او تقدیم امنیت کشور کرده و از وی با واژه فدایی رهبر یاد می کند. احسان بابایی، مامور فداکار و قهرمان گوراش بود که در جریان حمله تروریستی گروهک جندالظلم به پاسگاه انتظامی در راسک به شهادت رسید. مادر از خاطرات خود با فرزند شهیدش می گوید: از این که پلیس شدن، بزرگترین آرزوی او و شهادت، یکی از سوال های روزمره اش بوده. حتی چندین بار از مادر پرسیده که چرا «علی آریاد» روستای محل زندگی اش شهیدی ندارد و دارا بودن یک شهید چقدر می تواند صفای روستا را بیشتر کند. «احسان یک فرزند، پهلوان و قهرمان کشوری در ورزش بود. با وجود این که ما در روستای خود باشگاه ورزشی نداریم او به دلیل علاقه ای که به ورزش داشت با سختی زیاد به شهر ناکستان می رفت تا بتواند رشته مورد علاقه خود را دنبال کند. یاد دارم روزی از باشگاه به خانه آمده بود و با خوشحالی از فونوی جدید که در گوراش یاد گرفته بود، صحبت می کرد. در همین جین بود که برادر بزرگ ترش وارد منزل شد و احسان از او خواست تا این فن را روی او اجرا کند. در کل رابطه خوبی با برادر، خواهر و دیگر اعضای خانواده داشت. برادرش هم بدون معطلی درخواست او را قبول کرد و آنها رو به روی هم ایستادند. احسان در فاصله چشم بر هم زدن برادرش را از زمین بلند کرد و بعد از یک مکث کوتاه دوباره او را روی زمین گذاشت و صورت او را بوسید. ما که تعجب کرده بودیم سوال کردیم خوب این حرکت چه نتیجه ای در پی دارد و اصلاح حسن آن چیست؟ رقیب را بلند کرده و دوباره بر زمین بکناری؟ همین!! احسان جواب داد که این فن به اینجا ختم نمی شود و در ادامه این حرکت، طرف مقابل به زمین خورده و مبارزه را واگذار می کند، اما من به احترام برادر بزرگ تر و علاقه ای که به او دارم، کار خود را نیمه کاره رها کردم، تا اینجا هم گفتم نکند او را ناراحت کرده باشم، به همین خاطر روی او را بوسیدم.»

مادر از آرزوهایش برای احسان می گوید: از نجات و حیای او، این که وقتی در خصوص ازدواج و تشکیل خانواده با وی صحبت کرده اند و او در محضر پدر تنها سر خود را پایین انداخته و از خجالت هیچ حرفی نزده، می گوید دختری را در نظر داشتم و قرار بود به خواستگاری او برویم. «قرار بود پسر من را در رخت دامادی ببینم»، در همین لحظه بغض و گریه توان صحبت را از او می گیرد و دقایقی سکوت می کند. «شب حمله تروریستی هم دلتنگ احسان بودیم و تلفنی با او صحبت کردیم. گفت که قرار است از ۲۷ آذر ماه به مرخصی بیاید و شب پیدا را هم کنار خانواده باشد؛ به احتمال زیاد دیگر هم زمان شهیدش هم چنین برنامه ای برای این شب داشتند، اما صبح آن روز خبر شهادتش را به ما دادند.»

مادر به سختی بر بغض و گریه اش غلبه می کند و در کلام پایانی اش می گوید: «دیگر نگران احسان نیستم. می دانم که قطعاً جای او خوب است.»

